

(قدمی کوتاه در راه بلند ادویه - جاده فلفل)



حاج محمد ناظم التجار لاری (فوت ۱۳۲۰ هـ / ۱۹۰۲ م.) صد هزار تومان اندوخته داشت و محمود چوک رکن التجار و حاج عبدالرسول رئیس التجار و حاج محمدعلی کمپانی، همه اینها ارکان اقتصاد ایران در جنوب بودند. بسیاری ازین ها تجارت را از صفر شروع نموده بودند. حاج محمد بوشهری که مالیه اش از صد هزار تومان گذشت. پدرش شش پسر داشت، دلال بود، به هریک از پسران خود در حیات خویش پنجاه تومان مایه داده و از خانه خارج نمود. اکنون اگر اولاد او کسی باقی مانده باشد، باید جشن صدمین سال قمری تجارت جدّ خود را بگیرند، زیرا این رقم صد هزار تومان مربوط به ربیع الاول ۱۳۱۴ هـ / اوت ۱۸۹۶ م. است و ما اکنون در آستانه سال ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۴ م. قرار گرفته ایم.^{۷۷} دهات لار همه تاجر خیز بوده اند که از آن جمع میتوان از حاج محمدعلی

۷۷. سفرنامه سدیدالسلطنه ص ۴: همه اینها، از روزی شکست خوردند که از زئی خود خارج شدند، و هوای گرم بوشهر و شرجی عباسی را رها کرده، تهران نشین و مرکز گزین شدند و بعضی مثل امیرهمایون بوشهری در تهران شرکت طبری تشکیل داد به تصور اینکه بتواند تراورس های راه آهن شمال را تأمین کند، یا امثال حاج سیدابوالقاسم کازرونی که ناچار شد در عوض پانصد هزار تومان پوله ابریشم یک میلیون تومان ابتیاع کند، و حسین آقا پسر حاج سلطان علی شوشتری که برای طلب قیمت چای خود از اسلامبول به تهران آمد و درینجا طلب را نگرفته، فوت نمود، یا حاج عبدالمحمد کازرونی بوشهری ملک التجار که متجاوز از صد لک روپیه اموال او از تجارت تریاک چین حاصل شده بود، همه اینها، گول تهران را خوردند، و مثل

کرمسته‌ای و حاج زینل علی کرمسته‌ای نام برد که در جده تجارخانه داشت^{۷۸} و ملا محمد اسحق تاجر هودی اوزری هم. و گله‌داری‌های بی‌گله نیز.

اینجا تجاری بوده‌اند از نوع آن تاجر ثروتمند مقیم کیش، که یک شبی، سعدی را در حجره خویش مهمانی کرده است، و سعدی ما، که لابد ماهی پلو آن تاجر را خورده، متأسفانه نام آن تاجر را نیاورده است و من اینجا آن را تکرار می‌کنم.

یک حکایت دلپذیر دارد سعدی که مربوط میشود به جزیره کیش و در واقع برنامه تجارت بازرگانان بندر نشین است، بنده قبلاً عرض کنم که آنها که اینروزها برنامه توسعه کیش با بودجه‌های میلیون دلاری دارند، تصور نکنند که سعدی زیبا کلام این کلمه کیش را به خاطر قافیه و سجع کلمه در برابر «حجره خویش» به کار برده باشد، بلکه واقعاً او سفری به این جزیره داشته و مردم جزیره کیش یک درخت انجیر معبد یادگار قرون سالفه دارند که به اعتقاد آنان، یک وقتی، سعدی شیرازی در زیر همان درخت روزی را به شام رسانده^{۷۹}، و چه بسا که در خانه و باغچه همان تاجر باشد که سعدی یادخیری از او میکنند ولی نام او را نمیبرد.

اما حکایت سعدی که بسیار هم مشهور است اینست: «...بازرگانی را دیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش، مرا به حجره خویش برد، و همه شب نیارامید از سخنهای پریشان گفتن... که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان، این کاغذ قباله فلان زمین، و فلان چیز را فلان ضمین، گاه گفتمی که خاطر اسکندریه دارم که هوانی خوش است و گاه گفتمی که دریای مغرب مشوش است. و باز گفتم: سعدیا، سفری دیگر در پیش است، اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه‌ای بنشینم و ترک تجارت کنم. گفتم آن سفر کدام است؟ گفت:

→ رؤسای ایلات و عشایر، سنگر خود را رها کردند و چندصباحی گول وزارت و وکالت و سناتوری را خوردند و شدند مثل آقا محمدجواد بهبهانی ملک پور فرزند حاج غلامحسین ملکالتجار شیراز که به تهران آمده و مهمان حاج معینالتجار بوشهری شدند و ملک پور به زحمتی زیاد دارای تذکره خروج از ایران برای تحصیل در خارجه شد، و ما از سرنوشت و سرگذشت ملک پور و بهبهانیان و امیرهمایون بوشهری و سایر تجار سیاست پیشه خبر داریم و آخرین آنها همان کسی است که جلسات انجمن ادبی حافظ را در تهران تشکیل میداد، و دلشان خوش بود که این یک دم به دم بزرگان گره زده و آن یک رئیس املاک سلطنتی شده، تجارته تخشون کسادها... که صحرائی نمیداند زبان اهل دریا را...

۷۸. و به گمان من این کرمسته‌ای‌ها و کرمستچی‌های اوزی لاری نیز از قوم و خویش‌های همان کارامانی‌ها و کرمته‌ای‌های خودمان هستند و همه وابسته به کارمای هندو که اصل را بر اصالت کار می‌گذارد. (رجوع شود به جامع‌المقدمات ص ۴۹۳ تا ۴۹۶). اوز (با فتح وا) را هم عوضی نخوانید. ارتباطی دارد با ایواذ و ای‌باز عهد هخامنشی و اشکانی دارد که در کلماتی مثل علیشاه عوض و عیوضی (در آذربایجان) نیز باقی مانده است.

گوگرد پارسی به چین خواهم برد - شنیدم که آنجا قیمت عظیم دارد، و از آن جا کاسهٔ چینی به روم آرم - و دیبای رومی به هند، و پولاد هندی به حلب، و آبگینه حلبی به یمن، و برد یمانی به پارس، و از آن پس ترک تجارت کرده، به دکانی بنشینم. چندان ازین مالخولیا فرو خواند که بیش از آن طاقت گفتش نماند.^{۸۱} پس گفت: ای سعدی، تو نیز سخنی بگویی از آن چه دیده و شنیده‌ای، گفتم:

آن شنیدستم که در سحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پُر کند، یا خاک گور...

اول باید عرض کنم که این حکایت سعدی مربوط به زمان همان ثروتمندی است که من در براعت استهلال کلام خود از شترهای صدویست هزار تائی او - یعنی از شمس‌الدین قازیکو - یاد کردم، و در واقع آن طور که میدانیم این شمس‌الدین یک مقدار خرما هم به قیمت گران و سنگ کم - که در واقع «خرمای به طرح» میشود - به قول خود سعدی، به برادر سعدی فروخته بوده است. او البته مسجد جهل محراب را هم ساخته که لابد زکرة همین پولها بوده.^{۸۱}

در ثانی، باز باید عرض کنم که من، با اینکه به ظاهر کلام سعدی اعتقاد داشتم، اما در باطن، همیشه باخود می‌گفتم گوگرد پارسی و از کیش به چین بردن، چه معنی دارد؟ مگر چینی‌ها گوگرد - خورک دارند؟ و فارس، آنهمه گوگرد از کجا آورده؟ بعدها متوجه شدم که آن تاجر چقدر آدم عاقلی بوده. مگر نه آنست که باروط را چینی‌ها اختراع کرده‌اند؟ مگر نه آنست که دوره سعدی تنگ در ایران وجود نداشته؟ معلوم است دیگر، ماده خام، یعنی گوگرد را از فارس استخراج میکردند و به چین می‌بردند، و آنجا آنها، از آن ماده موشک و باروط می‌ساختند، و نه تنها قلعه‌ها را فتح میکردند، و سیله تفریح آتشبازی آنها هم بود.^{۸۲}

اما در باطن، تردید من هم چنان باقی بود که آخر بندرعباس و جزیره کیش که به چین و آسیای مرکزی راه حسابی و درستی ندارد، این کدام کاروان است که از گهره راه بیفتند و از هرات و سمرقند سردر آورند؟ درین تردید بودم که مرحوم سدیہ السلطنه کبابی تردید مرا رفع کرد. او حدود صد سال

۸۰ گلستان، باب سوم، در فضیلت قناعت. حرفهای ملک‌التجار، برخلاف نظر سعدی اصلاً پریشان گفتن نیست. لابد سعدی دلش میخواست تاجر بنشیند و برایش شعر بخواند و غزلی بگوید، اما حرفهای تاجر، کلامهایی است بسیار عاقلانه و مربوط و از نوع برنامه‌ریزیهای کمپیوتریزه امروزی که مولای درزش نمی‌رود.

۸۱ از سیر تاپیاز، ص ۱۶۸ نقل از تواریخ یزد.

۸۲ اژدهای هفت سر، چاپ چهارم، ص ۳۶۴... حکم شب چراغ و رسم چراغ در دیار چین برین موجب است که در درون کریاس پادشاه، کوهی سازند از چوب، و روی آن چوب را به شاخ سرو پوشند، و صدهزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند، و موشک‌ها بر اطراف آن بسندند، بروجهی که چون یک چراغ را برافروزند موشک بر آن ریسمانها دویده به هر چراغ که رسد روشن سازد، و به یک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد، و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد (نقل از حبیب‌السیر).

پیش یک آدم را مأمور میکند که همراه قافله لفل، از بندرعباس به هرات بروند. من خیلی دلم میخواهد شنوندگان و خوانندگان عزیز را قدم به قدم، درین راه همراهی کنم تا به همت یکدیگر، قدمی در راه پرطول و عرض لفل زده باشیم. ای که در قافله‌ای، بی همه شو، با همه رو...، سدیدالسلطنه گوید:

... حسینقلی جهرمی را مأمور کردم با قافله افغان برود. در ۷ ذی حجه [سال؟ جای سال سفید است، بعداً شاید بتوانیم تاریخ دقیق آن را به دست آوریم]، و در رمضان [؟] مراجعت نموده خلاصه مسافرت مشارالیه، از عباسی به هرات:

۱۷ ذی حجه از عباسی به سرریگ عباسی که محل خیمه افغانهاست می‌رود. حیدرخان افغان هنوز بار نکرده، چند خیمه افغان هنوز برجاست. حیدرخان خود به بمبئی رفته بود مال‌التجاره ابتیاع کرده... محمدعظیم خان در عباسی به توسط امین‌التجار متأهل شده، قافله در دهنو منزل کرده، هفتصد یا هشتصد شتر بودند. چهل افغان بیشتر همراه نبود. بقیه عباسی مانده‌اند، از دنبال خواهند رسید.

۱۸ ذی حجه از دهنو حرکت کرده به جلایی رفتند. ۱۹ ذی حجه به گوربند... آنچه آرد گندم و آرد جو لازم داشتند ابتیاع کردند. آرد جو به شتر می‌دهند. روز ۱۹ و ۲۰ اینجا اطراق کردند.

شب ۲۱ از گوربند به دهنه تنگ، شب ۲۲ به پرنپتن،... شب ۲۳ به جفین، روز ۲۳ و ۲۴ اینجا اطراق کرده، افغانهایی که از عباسی از دنبال حرکت کرده‌اند در اینجا وصل به قافله شد. کلیه ۸۲ نفر شدند^{۸۲}، یک دسته قافله به ریاست نیک محمدخان است. نیک محمدخان هم به توسط امین‌التجار در عباسی متأهل شده^{۸۳}. فیض محمد و ملانیک محمد که ملاهای افغانها هستند... و آل محمدخان و... اتباع و دسته نیک محمدخان‌اند.

دسته دیگر حبیب‌الله‌خان و کشمیر خان و محمدعظیم خان هستند. درین منزل افغانها دورهم نشسته مشغول خنده و شیور و آوازه شدند... بدو خان یک قبضه تفنگ از کدخدای جفین در شصت و چار تومان ابتیاع کرده.

۲۵ ذی حجه به منوجان... آنچه روغن احتیاج داشتند اینجا ابتیاع کردند^{۸۵}. ۲۷ ذی حجه به قلات گنج رفتند... افغانها شب حرکت کرده طلوع آفتاب بار می‌ریختند. در شب پیش از چهار فرسنگ نمی‌روند. منازل مزبور تماماً چار فرسنگ چار فرسنگ بوده، روز را غالب در خواب بودند.

۸۲ تعداد افراد به نسبت قافله کم است. هر هفت شتر اقلأ یک آدم میخواهد بعد خواهیم دید که اضافه میشود.

۸۴ افغانهای تاجر در عباسی زن می‌گرفته‌اند که در آنجا خانه و کاشانه داشته با مردم یگانه شده باشند. رسم تجارت اینست و امین‌التجار واسطه این امر خیر بوده. بعداً خواهیم دید که نیک محمدخان گاهی هم دست از با خطا می‌کرده است!

۸۵ قریه بزرگ اینجاست. گله زیاد دارند. (سدیدالسلطنه).

بدین خان چهل شتر خالصه خود دارد و بار خراسان گرفته. دویست شتر هم دسته بدین خان دارند که به مشهد می‌روند. بدو خان چهل شتر خالصه خود دارد و دویست شتر دسته بدو خان دارند تماماً به هرات می‌روند. دویست شتر دسته محمدگل خان دارند که بیست شتر آن خالصه نیک محمدخان است و این دسته به سیستان می‌روند. صد شتر مال افغانه سیستان است... شصت شتر مال حسین محمد است که به سیستان می‌رود... درین منزل دو قبضه تفنگ آقا جان خان به فیض محمدخان و کشمیر خان فروخت - هر قبضه در سی و چهار تومان... ۸۲ نفر افغان، غیر از آن‌ها که ساریان بودند - هر کدام یک قبضه تفنگ داشتند... ظریف خان و حکیم خان هم از دسته هراتی‌ها هستند. اخضر خان کلان افغانه است که به همراه می‌روند. صحبت می‌داشتند افغانها که حکیم خان برای ابتیاع تفنگ به مسقط رفته بوده، محمدخان افغان صد قبضه تفنگ به بنپور برده بود و حکومت بنپور ضبط کرده.^{۸۶}

حسن خان رئیس دسته دیگر که به مشهد می‌روند و دویست شتر دارند درینجا به قافله وصل شده، بیست و چار صندوق مرجان از امین‌التجار برای مشهد حسن خان حمل کرده... هراتی‌های متعصب خواستند با مشهدی‌ها جنگ کنند، نیک محمدخان و غنی خان و بدین خان و احمد سلطان کدخدا نگذاشتند... احمدخان سلطان چار قبضه تفنگ به غنی خان فروخت دو قبضه در چهل و چار تومان، دو قبضه در هفتاد و دو تومان. با هر قبضه صد فشنگ بود.

شب ۲۸ از قلات گنج به کهن نورک... ۲۹ ذی‌حجه به سنگ سیاه، رسول خان با دسته خود و صد شتر و بار... به قافله وصل شده... همین که بار می‌ریختند می‌خواستند تا عصر که برای نان پختن. بیدار می‌شدند. ۳۰ ذی‌حجه به لب رودخانه هلیل آمدند. چار روز اطراق کرده تا آب رود نقصان بیابد عبور کنند.

شنبه ۴ محرم [۱۳۱۵ هـ / ۶ ژوئن ۱۸۹۷ م]^{۸۷} از لب رود حرکت کرده از رود گذشته، آن طرف رود اطراق نموده به چار روز... شنبه ۸ محرم شب از لب رود حرکت کرده به ریگ جمولی رفتند، آنجا دو روز اطراق کرده، چون مقصودشان فریبی شترانشان است...^{۸۸} ۱۰ محرم به مسیح آباد رفتند. درین جا آقا جان خان و فتحعلی خان و مرادخان و یوسف خان و پاپو خان روانه بنپور شدند که تنخواه خود را فروش کرده بعد به قافله وصل شده بروند: ده بار قند، ده بار قماش، دو بار چاهی، چار قبضه تفنگ با خود بردند. شب موقع حرکت باز میانه هراتی‌ها و مشهدی‌ها منازعه شد، خان اصلاح کرد...

۸۶ همان بمپور امروزی است که قدیم بن‌فهل هم نوشته‌اند و هم‌ریشه است با بم و بمبئی.

۸۷ تاریخ در متن کتاب نیامده، از جهت تطابق تقویم، در آن سالها، تنها ۱۳۱۵ قمری / ۱۸۹۷ م. است

که روز چهارم محرم آن به شنبه می‌افتد، بدین سبب این تاریخ تحریر شد.

۸۸ کاروانها معمولاً در نقاط سرسبز منازل کوتاه را انتخاب میکردند (۴ فرسخ) تا شتران فرصت چرا

۱۱ محرم به موردان، ۱۲ محرم به میل فرهاد^{۸۹}، ۱۳ محرم به دهنه عباسعلی، ۱۴ محرم به [] رفتند. ۱۵ محرم به سنگ‌آباد رفتند. مشهدی حاجی کدخدای سنگ‌آباد همراهی زیاد با افغانها دارد. لوازمشان را از آرد گندم و روغن قبل از وقت حاضر کرده که به ورود عباسی تسلیم می‌نماید. پول هم اگر بخواهند می‌دهد. درین منزل تعداد شتر و بار افغانه خوب معلوم میشود، چون هنوز متفرق نشده‌اند و تنخواه خالصه خود هم نفروخته‌اند. سنگ‌آباد ملک اسمعالدوله است.

۱۶ محرم به ریگان رفتند. دو روز اطراق کردیم. گندم به آسیا دادند. ریگان خاک نرم‌اشیر است. ۱۸ محرم به علی‌آباد رفتند، آرد گندم و آرد جو ابتیاع کردند. ۱۹ محرم به چاه دغل رفتند، ازین راه کسی تردد نمی‌نماید غیر از قافله افغان... حسن خان بیست و پنج قبضه تفنگ برده بود بنپور فروخته بود. حاکم بنپور مسبوق، تفنگها را از مشتری گرفت. قیمت تفنگها را از حسن خان دریافت کرد. ۲۰ محرم به رود شور، از آنجا به زمین فره، اینجا بیراهه است کسی تردد نمی‌نماید چونکه لوط است.

۲۱، شب حرکت نکرد، صبح حرکت نمودند. تمام روز شنبه و شب یک شنبه راه رفتند صبح یک‌شنبه به مزارا رسیده دو روز اطراق کردند. همه منازل چار فرسنگ بود. این منزل دوازده فرسنگ بود. در عرض راه چار شتر از هراتی‌ها مفقود شده...

۲۴ بدین خان صبح حرکت کرده به لوط رفت. چار فرسنگ است. آب و آبادی نیست. ۲۵ محرم قافله بدین خان رسیده صبح حرکت به گرگ رفتند^{۹۰}. در گرگ قرار گذاشتند موقع حرکت قرعه افکنند. اسم هر دسته که بیرون آمد از جلو حرکت کنند. این چاراه دوشاخه می‌شود یک شاخه به هرات و مشهد و یک شاخه به سیستان می‌رود، این منزل آب دارد، برای سه روز آب برداشتند، تا ۱۲ فرسنگ آب نیست.

۲۶ محرم سیستانی‌ها از قافله جدا شدند. صبح قافله حرکت کرده بود. شب و روز راه رفتند. روز ۲۸ محرم به ترش آب رسند که آب دارد. درین منزل قافله با هم حرکت نمی‌نماید. بدو عبدالغنی خان و آل محمدخان و ملا نیک محمد و امین خان و خدانظرخان، بعد یارمحمدخان و گل محمدخان و محمدشریف خان و تاج محمدخان و بدین خان و آقال محمدخان و کشمیر خان و زارمحمدخان حرکت کرده، غنی خان و ابو خان که دوپست شتر خالصه خود دارند جمعه ۲۷ حرکت می‌نمایند. درین منزل چار سوار آمده پرسیدند سگ فرنگی شما ندیده‌اید؟ گفتند نه، سگ‌های خود را نشان دادند. گفتند مال ما نیست و رفتند.

محمد گل خان صدشتر در دسته خود دارد. غنی خان دوپست شتر در دسته خود دارد. آقا جان

۸۹ میلی است ۲۵ گز از روزگار سلجوقیان و احتمالاً عصر قاورد مقتول در ۴۶۶/۸ ۱۰۷۴ م، و بنابراین تقریباً هزار سال از بنای آن میگذرد. عکس آن را در «سلجوقیان و غز در کرمان» چاپ کرده‌ام. (چاپ دوم).

۹۰. در بیابان گرگ هم قاورد سلجوقی یک مناره بلند ساخته. (از سیرتاپیاز ص ۱۶۰).

خان بیست شتر، ظریف خان بیست شتر خالصه خود دارد، بارشان کلیه خالصه خودشان است که به هرات می‌برند، بیشتر قماش است مثل چلواری و متقال و ناشور، و زنجبیل و لفل و زردچوبه و دارچینی، که به هرات می‌برند. ... غلام‌خان مالک دو بیست شتر است.

۳۰ محرم شب از ترشاب حرکت کرده به چاه [۹] رفتند، پنج فرسنگ مسافت است.

۱ صفر از چاه حرکت کرده به هل ریگ می‌روند، پنج فرسنگ است. ۲ صفر به پدی ... ۳ صفر به گتیک ... ۴ صفر به سار، ۵ صفر به جکر، ۶ صفر به مردار کوه، ۷ صفر به پونی، ۸ صفر به لوط، ۹ صفر به لوط گل محمد، ۱۰ صفر به هت ریگ، ۱۱ صفر به لوط، ۱۲ صفر به حوض، ۱۳ صفر، شب از حوض حرکت کرده به نای [بند] رفتند، مسافت شش فرسنگ است. قلعه‌ای دارد بزرگ. افغانها مشغول فروش تنخواه خود شدند. قند یک کله پنج هزار، زردچوبه یک من قاین شش هزار فروخته - یک من عباسی سه من قاین می‌شود. ده روز آنجا اطراق کردند. هر روز پنجاه تومان صدتومان فروش می‌کردند. از اطراف برای خرید می‌آمدند. افاغنه اموال خالصه خود می‌فروختند، چون کرایه نداده‌اند؟^{۹۱}، منفعت زیاد می‌برند، یک تومان دو تومان منفعت برده، بیشتر سوداگر و پیله‌ورها می‌خرند^{۹۲}. ۲۳ صفر از نای حرکت کرده به لوط چاه رفتند. آب جاری دارد. ۲۴ صفر باز به لوط چاه ۲۵ صفر به هیدگاه، ۲۶ صفر به سر آسیاب، ۲۷ صفر به نک آسیاب، ۲۸ صفر به کف دز، ۲۹ صفر شب از گورک حرکت کرده به پیریک رفتند. اینجا هم سوداگر و پیله‌ورها در سریشه آمده هر یک نفر پنجاه تومان و صد تومان تنخواه از افغانها خریدند. سریشه قصبه‌ای است^{۹۳}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۹۱. ظاهر مقصود آنست که گمرک و عشور و مالیات نداده‌اند.

۹۲. نای بند در آن ایام ظاهراً همان نقشی را بازی می‌کرده است که امروز لندی کتل در گردنه خیبر

انجام می‌دهد: یک بندر آزاد، یک بازار عام. در باب لندی کتل رجوع شود به از پاریز تا پاریس ص ۲۳۴.

۹۳. من یک وقت تعجب کرده بودم که چطور از خراسان - خصوصاً بیرجند، کالا به بندرعباس حمل

می‌گرداند به طوریکه در طول سال ۳۸۰۰ بار شتر خشکبار، پوست، زعفران و تریاک توسط تجار بیرجندی به بندرعباس ارسال می‌شد. این کاروان معمولاً از طریق نه و بم حرکت می‌کردند و هر دفعه رفت و برگشت نزدیک به دو ماه در راه بودند و در بازگشت خود پارچه، چای، ادویه، آهن، نیل، شکر و مس می‌آوردند (از سیر تا پیاز ص ۳۴۶ نقل از سفرنامه بیت) - حالا برایم اهمیت این راه روشن شد.